

عملکرد داکتر نجیب الله در حاکمیت حزب و دولت

به قلم: ا. ب. ص.



مروری بر شخصیت و کارنامه داکتر نجیب الله رییس جمهور فقید افغانستان شاید یکی از مشکلترین کاری باشد که انجام بگیرد و اگر شخصیت وی رُمانگونه توضیح گردد و ناگذیر به قهرمانی نیاز داریم که در جامعه ما تا اکنون قهرمان واقعی و عام پسندی وجود ندارد و اگر از نظر ریالیزم به آن پرداخته شود شاید اتهامات و الزامات وارد گردد، در کشوری که از خائین قهرمان ملی و از ناپخته‌ی سیاستمدار و سیاستدان میسازند و از تفنگدار و جنگسالار تکنوکرات و دموکرات و از مشیت اوباش و بدماش چهره ملی و صلخواه ترسیم میکنند و خواهان اعاده حقوق اقوام و ملیتها میشوند و چندی نمیگذرد چون کنفرانس بن این تشنگان قدرت و اجیران ثروت به چنگال بخشی و تقسیم منطوقی میپردازند و در بدل یک مشیت پول به خواست ملی و حقوق تلف شده ملیتها مهر پایانی میزنند. طی این سالها نیز چیزی به درد بخوری در مورد شخصیت نجیب الله گفته و نوشته نشده است و علت آن نیز از کم کاری و عدم حقیقت نگاری ما منشاء میگیرد و هر کدام وابستگی کورکورانه و زد و بند های بیمارگونه داریم آنچه که مورد پسند ما نبود بدون مقدمه دست با هزاران دسیسه و توطئه زده به ترور شخصیت و به تخریب لیاقت متصل میثویم و از گاه کوه میسازیم و وجدان انسانی خویشرا در چارسوی گمراهی و بی خردی به لیلام میگذاریم. این انتقام گیری و اتهام ستانی باعث شده تا کوهی از رازهای سرپوشیده و جزیره از حقایق ناگفته در قلبها و خاطرات محبوس باقی بماند.

در آغاز- سطرهای از شخصیت انسانی و اختلال شخصیت را مرور نموده میرویم بسوی حرفهای پیرامون **شخصیت و عملکرد مرحوم داکتر نجیب الله**.

دانشندان عرصه اجتماعی در مورد شخصیت انسان عقیده دارند:

شخصیت تشکیل شده از الگوهای ویژه فکری، احساسی و رفتاری که هر فرد را از افراد دیگر متمایز می‌سازد.

اما **اختلال شخصیت** - اختلال شخصیت خودشیفتگی یک نوع اختلال فراگیر است که مشخصه آن خود محوری، کمبود احساس همدلی با دیگران، و حس مبالغه آمیز، خود را مهم پنداری است. این اختلال باعث به وجود آمدن یک الگوی پایدار رفتاری می‌گردد که بر روی بسیاری از جنبه های مختلف زنده گی مانند روابط اجتماعی، خانواده گی و کاری تأثیر منفی می‌گذارد.

عوارض خودشیفتگی عبارتی است که برای توصیف کسانی که بیشتر به خودشان توجه می‌کنند تا دیگران به کار می‌رود. تشخیص بین کسانی که دارای شخصیت خودشیفته هستند و آنهایی که دچار اختلال شخصیت خودشیفتگی می‌باشند اهمیت دارد. کسانی که شخصیت خودشیفته دارند غالباً خودپسند، متکبر، مطمئن و خود محور به نظر می‌آیند اما همانند کسانی که به اختلال شخصیت خودشیفتگی دچارند، دارای تصورات مبالغه آمیز و بلند پروازانه نسبت به توانائی‌های خود هستند.

افرادی که به اختلال شخصیت خود شیفتگی دچارند، نوعاً دارای شرایط زیر هستند:

حس مبالغه آمیزی نسبت به توانائی‌ها و دستاوردهای خود.

نیاز مداوم به توجه، تأیید و تحسین دیگران.

تخیلات ماندگار درباره کسب موفقیت و قدرت.

بهره کشی و به خدمت گرفتن دیگران برای کسب موفقیت شخصی.

خود را مستحق برخورد ویژه دانستن.

کمبود احساس همدلی نسبت به دیگران.

حساسیت زیاد نسبت به انتقاد شدن و در نظر گرفتن انتقاد به عنوان حمله شخصی.

در بین زمامداران و شخصیت‌های سیاسی افغانستان داکتر **نجیب الله** چه از لحاظ کرکتر شخصی و چه در شیوه دولرداری از ویژه گی های خاصی برخوردار بود. وی از فیض و برکت حزب و رفقای حزبی اش به "شخصیت سیاسی" تبدیل و به قدرت حزبی و دولتی رسید ولی بیشترین جفا را بر حزب و رفقایش روا داشت. نجیب اصولی ترین، مؤمن ترین، صادقترین و با تقوا ترین حزبی ها را روانه بازداشتگاه ها و زندانها نمود و جفاهای نابخشیدنی را در حق رهبر و استادش (ببرک کارمل) انجام داد وی در یک دسیسه ناجوانمردانه با عناصر خائن و منحرف در هسته رهبری حزب کمونیست و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی وقت در رأس گرباچف، ابتدا ببرک کارمل را از پُست

حزبی و بعداً دولتی سبکدوش و سرانجام به تبعید ناخواسته فرستاد و نزدیکترین یاران و هم‌زمان وی را زندانی نمود.

نجیب الله قبل از قیام نظامی هفت ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی و بخصوص تحول ۶ جدی ۱۳۵۸ از انگشت شمار رهبران **حزب دموکراتیک خلق افغانستان** بود که مبارزه دوامدار و ایمان انقلابی داشت و او بیش از اندازه به ببرک کارمل حرمت می‌گذاشت و همیشه به رفقا توصیه میکرد که حزب و کارمل روح و تن اند.

موصوف نه تنها به کارمل احترام داشت، بلکه به همه خانواده بزرگ سیاسی وفادار و همکار بود، در رهبری کمیته شهر کابل در شرایط ناگوار چه در دوران ستم شاهی، در جمهوری سردار داوود و در زمان کشتن و بستن خلقی **حفیظ الله امین**، پامردی و وفاداری های زیادی را انجام داد و مورد اعتماد رهبری و شخص ببرک کارمل بود و همین سر سپرده گی و متانت مرحومی بود که هیئت رهبری حزب و دولت تازه تأسیس شده جمهوری دموکراتیک افغانستان او را به صفت رییس عمومی **خدمات اطلاعات دولتی** (خاد) تعیین نمودند و وظیفه خطیری مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی وطن را به وی سپردند.

نجیب الله با فعالین حزبی شب و روز بخاطر تحکیم پایه های دولت عرقریزی و جانفشانی مینمودند. من نیز اول در فعالین بودم و (نسبت مصروفیتهای تحصیلی به **خدمات اطلاعات دولتی** نرفتم و در امور اجتماعی مشغول گردیدم) اتفاقاً روز دو سه بار با مرحومی دید و بازدید و گفتگو مینمودم. روزی از وی سوال کردم، رفیق نجیب چه معجزه شد که ما و مردم وطن از چنگ آدمکشان خلقی **امین** و دار و دسته اش نجات یافتیم؟

نجیب با جدیت خاص گفت: توانمندی و وطنپرستی کارمل عزیز را همه ما نباید فراموش کنیم، کارمل بود که وطن و مردم و ما را از دم تیغ نجات داد و رفیق کارمل بخاطر خوشی و سعادت مردم و میهن از خوشبختی و آرامی خویش چشم میپوشد. او مرد بزرگی و انقلابی سترگی است، پس باید ما همه به وجود او افتخار نماییم. شما میدانید که من خوبترین ایام زنده گی ام را وقف **حفاظت** و **حراست** از جان وی نموده ام و اتفاقاً پشیمان هم نیستم و اگر یکبار دیگر عمرم را درین راه قربانی نمایم، تازه میدانم که من یک **انقلابی** به تمام معنا هستم.

من از روی شوخی و خودمانی گفتم، رفیق **نجیب** زیر کاسه نیم کاسه ی نیست؟
اول خندید و بعد با مشت گره کرده اش که به هوا تکان میداد، گفت، من **نجیب** هستم و آرزویم فقط و فقط صحتمندی و طول عمر رفیق کارمل است. میدانی که رفیق کارمل چقدر به من اعتماد دارد و همین اعتماد وی است که وظیفه بس بزرگی به من محول گردیده است.

واقعاً سخنان آنروز **نجیب** از قلبش صادقانه سرچشمه میگرفت و به لبانش گل میکرد و همین زمان رفیق **امتیاز حسن** داخل شد و قسمتهای حرفهای ویراتصادفاً شنیده بود و امتیاز شوخی های غلیظی با نجیب داشت و حرفهای به وی گفت نیاز نیست اینجا بازگو شود و در پایان گفتند: **نجیب** مورد اعتماد همه ای ماست و من که از خوردی با ایشان در **ششدرک** بزرگ و با هم یکجا ورزش و مبارزه کرده ایم صد در صد حرفهایش را میپذیرم که وی خدمات زیادی به حزب انجام داده است. بعدها چند بار دیگر ویرا دیدم و همچنان از صداقتش به حزب و کارمل تاکید مینمود. در دومین کنفرانس سراسری حزب شاهد بودیم که وی عقب تریبون قرار گرفته و بعد از دعا و ثنا خطاب به کارمل گفت:

موی سفیدش را فلک رایگان نداد

این رشته را به نقد جوانی خریده است.

یکسال بعد از کنفرانس سراسری نسبت‌وندانی بودن دوست شخصی ام در خدمات اطلاعات دولتی، بعد از مشکلات فراوان و وقت گرفتن و معرفی خودم در فورمه مخصوص بعد از بیست روز توانستم عصر یکروز سرد زمستانی ساعتهای شش شام در قصر ریاست مربوطه اش ملاقات نمایم. حدوداً یکساعت در سکرتریش منتظر ماندم و بعد از یک ساعت جفسرمجدداً سوالهای بی ارتباطی نموده و برایم تاکید نمود که صرف ده دقیقه وقت دارید و امیدوارم که وقت را در نظر داشته باشید. من با خود گفتم، هر افسانه ای که میخوانی بخوان و یکبار که رفتم خودش نمیگذارد که به این زودی ها بیرون شوم و چون دوست شخصی و رفیق شرایط بد و خوب مبارزه ام بود و به اساس فرموده های زنده یاد امتیاز حسن - رفیق نجیب از آنان نبود که تغییر نماید و یا مقام و موقف فریبش بدهد. سرانجام وقت فرارسید و من با لبخند و خوشی های فراوان وارد دفتر مرحومی شدم. در قدم نخست زیب و زینت دفتر و موبل و فرنیچرهای گران قیمت که در موسسات تولیدی کشور ساخته میشد و با میز وزارت و رنگینی های قالین و پرده و جلایش اثاثیه های درونی دفتر چشمانم را خیره کرد و چند لحظه ی نمیدانستم که داکتر کجا نشسته و مصروفی چه است. در همین موقع صدای آمرانه ی مرا از تخیلاتم بیرون نمود که میگفت: چه حال داری، خوشم که زنده هستی. من متوجه صدا شدم که نجیب است و اما نه آن نجیب چند سال قبلی که من دیده بودم، با اندام تنومند و با سر و وضع مرتب و با بوی های متنوع عطر و کلونیا و با ظاهر آراسته و مرتب و . . . من بدون مقدمه گفتم - سلام رفیق نجیب. دستم را در داخل دستانش چنان فشار داد که نزدیک بود فغان بکشم و اما لطف خدا زود رهایش کرد.

وی بدون مقدمه و تعارف با شتاب گفت - مشکلات چیست؟

گفتم داکتر صاحب رفیقم در زندان است اگر در رهایی اش توجه شود ممنون میشوم. وی اظهار داشت، قبلاً به من معلومات داده اند وی مجرم است و من اخلاقاً حق ندارم کمکی را انجام بدهم. به یکباره گی سنگ سختی بر فرقم فروریخت و داکتر نجیب که با همه صفا و صمیمیت و رفاقت های سیاسی و شخصی چنین سرد و کرخت با من برخورد مینمود تعجب کردم و باز هم گفتم رفیق نجیب لطفاً در رهایی وی توجه شود. زیرا دوست و رفیق شخصی ام است.

نجیب دستش را دراز نموده گفت بروید که من خیلی مصروف هستم و همین اکنون در دفتر اوپراتیفی جلسه دارم و آینده واسطه و وسیله ای کسی نشوید.

با خجالت زده گی و پشیمان از آمدنم دفتر را ترک و در جریان بیرون شدن حرفهای به وی نثار کردم و شخصی که لباس شخصی داشت به دنبالم آمد و اما کسی صدایش کرد که بگذار برود.

ازین پیشامد سالها گذشت و مرحومی سنگش ر کرد و در مقام حزبی و رهبری کشور قرار گرفت و "پیلنوم هجده" و "مشی مصالحه ملی" را با موفقیت دایر و کبکش خروس میخواند و منی حقیر را بنام "ضد مشی مصالحه ملی" و "ضد پیلنوم ۱۸" به زندان فرستادند و مدتی به زندان بودم و بعد از بیرون شدن نیز بیکار و سرگردان بالا و پایان میرفتم و اکثر اوقاتم را در کار و غریبی شخصی میگذراندم تا لقمه ی نانی برای خانواده ام تهیه نمایم و با هر بار مراجعه به ادارات غرض کاریابی، مسوولین به دنبال نخود سیاه میفرستاد. یکی از روزهای بهاری سال ۱۳۶۹ در ده افغانان موتری جیب روسی پیش پایم توقف و متوجه شدم که یکی از حزبی های دهقان که به گفته خودش صاحب دم و دستگاه و جزوتام قومی و نظامی شده بود، از موترش پیاده و با عزت و حرمت فراوان مرا در آغوش کشیده گفت، من جنرال هستم و غنند قومی دارم و فعلاً در گردیز مصروف دفاع از وطن هستم و بعد از پرس و پالهای فراوان آدرس منزلم که در کارته پروان در خانه کرایه زنده گی میکردم، گرفت و فرمود که من پیشت می آیم و از اینکه زنده گی ات خوب نیست متاسفم. یک دو هفته ی ازین ملاقات گذشته بود که قوماندان غنند با یک دو بوجی آرد و برنج، و یک دو قوطی روغن و یک راس گوسفند به خانه ام آمد و از کمکهای قانونیی که من قبلاً برایش سریع انجام داده بودم سپاسگزاری های فراوانی نمود و باز هم قول داد که احوالم را میگیرد و گفت همین اکنون میروم با رفیق بشیر لایق که سکرتر داکتر صاحب است درمورد شما صحبت مینمایم. هرچه که گفتم که من نیز بشیر را میشناسم و مدتی باهم زنده گی و در یک مکتب بوده ایم، قبول نکرد و گفت که آنوقتها گذشته است و فعلاً من هستم، هرچه که بخواهم انجام میدهم.

با عجله خدا حافظی کرد که میروم منزل رفیق سلیمان لایق که مهمان هستم و دیدم که روی و رسوخش را نشانم میدهد و راست هم میگفت و زور دو لایق بود که تا اینجا بالا رفته بود و مالک هر چیزی بود.

خلاصه وسیله ای وی ملاقات نیز با بشیر لایق صورت گرفت و با سخنان تندی که گفتم وی نیز دیگر سراغم را نگرفت زیرا بشیر و سلیمان لایق برایش گفته بودند که من مطلوب نیستم. بارها در یادداشتها و خاطرات زنده گی ام نوشته بودم که انسان موجود تغییر پذیر است که زود زود چهره عوض میکند و تغییر مینماید و گذشته ها را فراموش و آینده را از لحظه ی که عشرت و کامرانی نصیبش گردیده به محاسبه میگیرد و از بازی چرخ گردون و از فراز و نشیب دنیا غافل میشود.

نجیب در مسند قدرت

مرحوم **داکتر نجیب الله** به عقیده من فریب رنگ و نیرنگهای زمامداران مرتجع و مشاورین سُدست عنصر روسی تبار شوروی را خورده بود و صد و هشتاد درجه تغییر در زنده گی و عملکردش به مشاهده میرسید و وی دیگر آن آدم "با وفا" و "سرسپرده" نبود و همه چیز را از دریچه قدرت و کُرسی میدید. چنان محو این بازار گرم بود که در دوران حاکمیتش از هیچگونه جفا در حق رفقاییش دریغ نکرد و نزدیکترین همزمان و هم پیمانانش را روانه زندان و بازداشتگاه نموده و جفای فراوانی را روا داشت.

دکتور **نجیب الله** در زمان تصدی ریاست عمومی خدمات اطلاعات دولتی چهره عوض کرده بود و تغییر تفکر داده بود و وی میخواست زیر نام "**مشی مصالحه ملی**" به شخصیت جداگانه ی تبدیل شود و به مثابه "قاعد ملی" مورد احترام و حرمت قرار بگیرد. بعد از تغییر رژیم و آمدن "**جهادیان**" سربکف، من نیز مانند صدها هزار هموطن دیگر راهی دیار غربت شده و در کشور هند پناه گرفتم. در زمان مهاجرت روابطی نزدیکی با سازمانهای مترقی هند داشتم و روزی در دفتر محلی حزب سوسیالیست هند بودم و سخن بر سر **حزب دموکراتیک خلق افغانستان** و سرنوشت مرحوم **نجیب الله** به میان آمد و رییس دفتر محلی حیدرآباد حزب سوسیالیست هند گفتند: «اگر حزب و رفقای حزبی با **نجیب الله** میبودند و او امروز در دفتر ملل متحد زندانی نمیبود و همانطوریکه باقی رفقای رهبری صحت و سالم زنده گی دارند، او نیز زنده گی میکرد.»

واقعاً این حرف ساده نبود و اگر مرحوم **نجیب الله** صفوف را با خود میداشت و هرگز به این سرنوشتی که دچار شد، گرفتار نمیشد. **نجیب** باید میدانست که تا اینجای که عروج نموده است به فیض و برکت حزب و رفقاییش بوده است و نه ابتکار شخصی و فهم انقلابی و دانش سیاسی وی.

نجیب در زمان اقتدارش در ریاست عمومی خدمات اطلاعات دولتی در پی کیش شخصیت و گروپ و فرکسیون پای لوچ نمود و از همه امکانات که در اداره مربوط اش وجود داشت درین راه پیش رفت و بهره جست و سرانجام بر کرسی قدرت لمید و نتیجه بی حرمتی به رفقاییش را نیز چشید.

نجیب الله آیات چند از کلام الله مجید و یک سکه و دو رویی را از **سلیمان لایق** آموخته بود و همین لایق بود که **نجیب** را به بام بالا و زینه را از زیر پاهایش برداشت و او را در جزیره وحشت و دهشت تنها رها کرد. لایق ازین شهکاری ها بسیار نموده و در فرجام به هیچ کسی وفادار باقی نمانده است.

نجیب در دوران وظیفه داری اش گروپی خاص شخصی و خصوصی به این ترکیب ایجاد نمود:

فرید مزدک و یا مشهور به فرید (تفتک)

= **فرید مزدک** کسی نبود که یکباره گی به معاونیت حزب ارتقا نماید زیرا از نظر اخلاق و کرکتر به آن حدود نرسیده بود که چنین مقامی را تصاحب کند. در برخورد و عملکردش خیلی ناپخته گی ها و حرکات بچه گانه دیده میشد. همین امر باعث شده بود که جوانان او را **فرید تفتک** میگفتند.

= **یارمحمد** معاون اول وزارت امنیت دولتی که در حلقه دوستانش او را **یاروی** (لدر) خطاب مینمودند و این نامها از فیلم دریاب انتخاب شده بود که همیشه تعدادی از همصنفیشانش و بخصوص **تفتک** و **لدر** او را اذیت میکردند. و یا میگفتند که تفتک برای سرشانه لدر.

= **سلیمان لایق** چهره آشنای که نیاز به معرفی ندارد وی نزد همه با آن اخلاق و ژستش معروف مشهور است.

= **بشیرلایق** انسان تنبل و متملق بود و همین تملق و خوشخدمتی اش باعث شد تا در گروپ داکتر **نجیب الله** برایش جای پای باز نماید. وی در زمان مکتب نیز پرابلم های معین خود را داشت . . .

= **اسحق توخی** "دستیار" همیشه آماده و چمتوی **نجیب الله**. موصوف در هر شرایط و با هر گونه انسانها میتوانست سازش نموده و از هیچگونه عمل و عملکرد خجالت نمیکشید و با هر دزدی میتوانست دهن جوال بگیرد. وی شخصی نبود که تا اینجا پیش برود و اما چیزی که بیشتر او را با **نجیب** نزدیک ساخت تعصب بیش از اندازه وی به مسایل قومی و زبانی اش بود.

در مورد باقی افراد عجاله از تبصره بیشتر خودداری میشود و در آینده درین باره سخن خواهم گفت.

= **مانوکی منگل** رییس سیاسی وزارت دفاع و بعداً رییس شورای نظامی و والی ننگرهار.

= **عمر معلم** معاون وزارت امنیت دولتی و رییس عمومی امنیت نظامی

= **مقیم پیکار** رییس سیاسی وزارت امنیت دولتی

= **شیر بهادر** رییس اداره سوم امنیت دولتی

= **باقی** رییس پنج امنیت دولتی که بعد از مرگ یعقوبی و فرار **نجیب الله** خود کشی نمود.

= **آصف فروزان** معاون وزارت امنیت دولتی در امور لوژستیک و قوماندان عمومی اوپراتیفی وردک غزنی و زابل.

= **رشید وزیری** از گروپ رییس جمهور در ریاست جمهوری

= **راز محمد پکتین** (خلقی) وزیر داخله

= مرحوم اسلم وطنجار (خلقى) وزير دفاع

وطنجار و پكتين روى مسایل منطقوى و زبانی متحد وى محسوب ميگرديد.

= طارق رييس امنيت و والى ولايت پروان و خيلى ها روابط مشروع و نامشروع با نجيب داشت.

= ناصر رييس امنيت دولتى ولايت بغلان

= تاج محمد رييس امنيت دولتى بلخ

= حسين فخرى څارنوال قواى مسلح وفعلا معاون رياست عمومى امنيت ملي

= نظر محمد وزير دفاع و بعداً معاون شوراي وزيران (روابط زبانی با نجيب)

= نجم الدين كاويانى معاون حزب وطن

= كبير رنجبر فلا وکیل پارلمان

= نظر محمد وزير ساختمانی

= نورانشاه سنگر رييس امنيت وزارت امور داخله (رييس امنيت څارندوى)

= زمان معاون كادر و پرسونل وزارت امنيت دولتى

= داکتر ضمير رييس اداره اول امنيت دولتى

= جبار قهرمان قوماندان لوى قومى هلمند

= رسول بي خدا قوماندان لوى مزار شريف

= جمعه اڅک قوماندان گروپ اوپراتيفى شمال.

دکتور نجيب الله با اين گروپ کوچکش برای خيلى ها توطئه و دسيسه چيند و حزب را از مسيرش منحرف و سرانجام نظام را با فرار ناجوان مردانه اش تسليم دشمنان وطن نمود و خود راهى دفتر ملل متحد گرديد.

در اينجا و آنجا ميخوانيم و ميشنويم که گویا توطئه برای نجيب صورت گرفته است. زمانیکه وى صفوف را در جزيره خون وحشت دست بسته تسليم باند گروپهای مسلح نمود و یک هفته تمام، طياره آريانا در بست از کشور اثاثيه های لوکس را با خانواده نجيب به دهلى انتقال ميداد آيا اعضاى حزب و سربازان که مانع فرار وى در ميدان هوایی کابل شدند ازین قضيه آگاهی نداشتند که داشتند.

برای صفوف تنها یک راه باقى مانده بود که همه يکجا در داخل وطن و دوشادوش هم زنده گى و يا بميرند. نه دسيسه بود و نه کودتای و این صفوف بود که در مقابل فرار ناجوانمردانه و بزدلانه نجيب ايستاد و عکس العمل نشان داد.

آنشب سربازان پهره دار در نزديک ميدان هوایی کابل به داکتر نجيب گفتند: داکتر صاحب، افغانستان را تنور داغ ساختيد و اکنون ميخواهيد فرار کنيد و مارا تنها رها کنيد. به هيچوجه امکان ندارد، اگر

قرار است بمیریم باید یکجا و مشترک کشته شویم. امتیاز کرسی، مقام و رهبری را شما خوردید و جوابش را ما بدهیم؟.

اگر این مدافع گرانیکه امروز در سوگ مرحومی اشک تمساح میریزند و در آزمون افسر و سربازی که تنها در میدان جواب دهی باقی مانده بودند در جای آنان میبودند چنین نمیکردند، که میکردند. **نجیب** همانطوری که در آغاز گفتیم در دوران مبارزات مخفی‌ظاهراً آدم وفاداری بود و بعد از سالهای ۶۳ و ۶۴ در زد و بند با حلقه معین منحرف و مرتجع در رهبری حزب و دولت کمونیست شوروی وقت به انسان کینه جو و دسیسه گری تبدیل گردیده بود.

روابط و شناختهای کاری و وظیفوی وی با K G B از وی مرد عقده مند و احساساتی ساخته شد و روزها در پی بدنامی رهبران و کادرهای حزب تلاش مینمود.

اگر قبل از سقوط نیز ما شاهد تحرکاتی در بین تعدادی از رهبری، جنرالان و کادرهای حزبی بر ضد رژیم وی بوده ایم در حقیقت این داکتر **نجیب** الله بود که با بدی ها و کجکاری هایش برایش دشمن خریده بود و هر عضو حزب به شکلی از اشکال وسیله گروپ **نجیب** تحقیر و توهین و اذیت شده بودند.

دولتی که **نجیب** الله آنرا هدایت مینمود به جنازه میماند زیرا همه دلسرد و سرخورده بودند و حلقه معین منحرف و مرتجع در رهبری حزب و دولت کمونیست شوروی وقت در رأس میخائیل سرگیویچ رباچف در وجود **نجیب** الله چنان تخم نفاق بدبینی را کاشتند تا سقوط نظام را فراهم و زمینه ای به قدرت رسیدن ربانی و شورای نظار احمد شاه مسعود را مساعد گرداند.

زمانیکه ربانی از پاکستان به مسکو رفت اکثر آگاهان خواب سقوط رژیم را میدیدند. و ما همه شاهد هستیم که ادارات استخباراتی شوروی روابط تنگاتنگی را با جمعیت برقرار نموده بودند.

داکتر **نجیب** الله با اعلام "مشی مصالحه ملی" فکر میکرد که افغانستان را آرام و دوام قدرتش را بی چون و چرا ادامه میدهد و نمیدانست که **گرباچف** و اداره استخبارات شوروی با چنین تاکتیک های زمینه چینی سقوط دولت را فراهم میسازند. وی صرف یک روی ورق را خوانده بود و روی دیگرش نزد **گرباچف** و شرکاء محفوظ بود و تا اینکه در اثر کش و گیر و بی نظمی در درون حزب و چاق ساختن اختلافات آب گل کردند و ماهی گرفتند.

داکتر **نجیب** الله بعد از حاکمیت حزب در چوکات گوناگون و در ژستهای ناهمگون عیان و ظاهر گردید. زمانی در قالب یک "اطلاعات چی آگاه" و گاهی در نقشی "تیوریسن و مغز متفکر" حزب **دموکراتیک خلق افغانستان**، بعضی اوقات در پوشش اسلامی با آموختن چند جمله از آیات کلام الله مجید و چندی نیز در لباس یک "انقلابی هدفمند و مبارز" و با فراخواندن صفوف رزمنده و جان به کف حزب و با راه پیمایی و مارش پرشور در شهر کابل دم از هدفمندی و جان سپاری بخاطر

آرمانهای انسانی طبقه کارگر و همه زحمتکشان میزد و هنوز سخنانش در مارش عظیمی صفوف
طنین داشت که سر از آستین تکنوکراتی و سرمایه‌داری بیرون زد و سخن از "مصالحه ملی" و تشکیل
"اداره ائتلافی" با بیگانه پرستان و اجیران آی اس آی گفت و در آخرین تحلیل با بنین سیوان معامله
نمود و فرار را بر قرار مقدم شمرد.

اینجا به قسمتی از معامله وی با سیوان دقت میکنیم:

قسمتی از خاطرات فیلیپ کاروین، کارمند عالی‌رتبه ملل متحد در سال ۹۲ که در آن از سقوط کابل و
خروج نا فرجام دکتر نجیب الله سخن می‌گوید.

عونی بوتسالی (معاون بنین سیوان) در جلسه صبحانه مرا مطلع ساخت که میدان هوایی بگرام شب
گذشته تقریباً بدون زد و خورد به دست مسعود افتاده. بر اساس بیان کنل لاولان مدافعه کابل یک
استهزاء است. بیشتر از همه بگرام که یک میدان هوایی است اکنون به دست مجاهدین افتیده و اکنون
آنان برای اولین بار قابلیت هوایی پیدا کرده اند. عونی به ما گفت که نجیب امشب به ساعت ۱۲-۳۰
(نیم ساعت بعد از نیم شب) تلیفون کرده و جلسه عاجل شورای بیطرف را تقاضا کرد. و همچنان می
خواهد که بینن عاجلاً او را به طیاره با خود نشانده و از کشور به صورت مصون به خارج انتقال دهد.
با آن که کابل واقعاً بیدفاع است، اما زنده گی در شهر آرام است. کنل ناولان از صحبت های پراکنده
اعضای جلسه را برحذر داشت. او گفت ما باید به صورت دقیق و حسابی بدانیم که وضع در کابل به
چه منوال است. او راپور اخیری را که در مطبوعات بین المللی به نام هرج و مرج در کابل نشر شده
انتقاد کرد. بینن باید امروز بعد از ظهر از اسلام آباد به کابل بیاید.

فعالیت در دور و بر من غیر واقعی معلوم می‌شود. همه این صحبت ها در باره مصیبت از پایتختی
است که در حال سقوط است. از میدان هوایی که تصرف شده، از خط دفاعی که وجود واقعی ندارد،
از سر بازانی که از یک گروپ به گروپ دیگر الحاق می‌کنند، از سگهای دیوانه که شبها در جاده ها
و ل می‌گردند. دنیای کوچکی که از یک روز تا روز دیگر در آن گشت و گذار دارم کاملاً محفوظ و
مصون معلوم می‌شود. از طرف افراد بین المللی اداره شده و توسط افغانها کمک می‌شود.

یک نوع اشغال استعمار گرانه به خاطر صلح. اکنون امید و تصمیم وجود دارد و هیجان، ترس
واهمه و خطر وجود ندارد. درحقیقت واقعاً من ترسی احساس نمی‌کنم. ناراحتی؟ بلی، زیرا آزادی
حرکت من سلب شده و شرایط زنده گی من همیشه خراب است. من احساس ترس نمی‌کنم. با خود می
اندیشم که در نظر افغانهایی که با آنان سر و کار دارم و هر روز آنها را می‌بینم، جنرال ها، خدمت
گاران، ترجمانان چطور معلوم می‌شوم. صاحب امتیاز که بدون شک. یک مایه امید؟ شاید. ولی آیا
انرژی مثبت مرا درک و احساس می‌کنند؟

ما به طور دوامدار به رادیو بی. بی. سی. گوش می دادیم. پروگرام خلاصه اخبار جهان آن، اولیت های جامعه بین المللی و از ملل متحد را وسیعاً انعکاس می داد اگر شورای امنیت تصمیم بگیرد که قوای لازم را با در نظر داشت رییسک بزرگ به کابل غرض جلو گیری از سقوط آن که در ظرف چند روز آینده محتمل است بفرستد؛ روز ها به کار است تا به این فیصله برسد و هفته ها لازم خواهد بود تا قوا اعزام شود. افغانستان عملاً از سوی جامعه بین المللی متروک شده. این محکومیت به معنای فنا است.

در شرایط فعلی مسعود توقف نا پذیر معلوم می شود. سوال اینجاست که آیا گلب الدین حکمتیار سلطه مسعود را می پذیرد یا جنگ با مسعود را؟ یا اشغال کابل و محاصره آن و حمله بالای مواضع مسعود از جانب شمال؟ کدام یک را انتخاب خواهد کرد؟ آیا با وجودی که مسعود موعظه میکند به کابل داخل نمی شود، وارد کابل خواهد شد؟ . . . در این هنگام امور خدمات عامه کاملاً از هم گسیخته. صرف یکتعداد سرویس ها در حرکت اند و باقی هر چیز متوقف است. مامورین و کارمندان معاش اخذ نکرده اند. مانند دیگران آنان نیز در چرت فرار اند اما به کجا باید رفت و با کی الحاق کرد؟ این را هرج و مرج می گویند که در وطن آبایی خود، در شهر خود و در خانه خود بیچاره گردی، کسی را نداشته باشی که به آن رجوع کنی و احساس کنی بیست و چهار ساعت بعد به دلیلی که صرف در ذهن یک متعرض بی نام، یک همسایه، یک دوست سابقه پیدا شده، مورد هدف قرار بگیری. همه چیز از هم پاشیده، مرکز نگاهداری شده نمی تواند.

ساعت ۱۰^{۳۰} - جلسه در اتاق کلنل ناولان. تمام وسایط را تیل بیندازید. مطمئن گردید که همه وسایط فعال باشد و بیرق ملل متحد در همه موتورها موجود باشد. اگر از بیسیم استفاده می کنید، صرف علامات صدائیه و نمرات منازل ذکر شود. نام کسی برده نشود. در حالتی که ما مجبور به تخلیه گردیم؛ هرکس باید راه های فرعی رسیدن به میدان هوایی را بداند. هر نفر یک بکسی که به پشت حمل می شود با مواد کافی که چند روز را کفایت کند مانند جراب، زیر پوش، سامان ریش تراشی، البسه، بارانی وغیره با خود به دفتر بیاورد. هر روز صبحانه بین ساعات پنج تا پنج و سی اخبار بی. بی. سی. را بشنوید و هر کدام تان باید دارای یک رادیوی موج کوتاه باشد. ما محل تجمع خود را در صورت تخلیه بعداً اعلا می کنیم. چندین محل تجمع وجود دارد. هر شخص مکلف است تا نقطه تجمع خود را بداند.

ساعت ۱۱^{۳۰} - عونی و من به ملاقات جنرال یار محمد می رویم . . . او به ما گفت که امروز صبح از پانزده عضو شورای بیطرف یازده عضو آن در پشاور تثبیت شد. یک حکومت ائتلافی در بگرام دیروز ایجاد شد. گزارشی از زد و خورد در آنجا داده نشده و همچنان گزارش زندانی ساختن ها هم وجود ندارد . . . قوتهای حکمتیار به سوی شرق کابل به حرکت در آمده اند. آنها شاید برای یک

تعرض بالای کابل تجمع نمایند. جنرال [یارمحمد] می خواهد تا هر کاری که بتواند مانع زد و خورد شود، انجام دهد

ساعت ساعت ۱۵:۰۰: جلسه با انجمن رستگاری ملی. جنرالی که ما را پذیرایی کرد گفت انکشافاتی به وقوع پیوسته، چیزی را که او متوقع بود، بعد از آغاز پروسه صلح صورت خواهد پذیرفت. به طور مثال قوت‌های حکومتی شمال پایتخت به مسعود پیوستند. ائتلاف زمانی صورت می‌گیرد که پروسه صلح آغاز یابد. و این انکشاف پذیرفتنی است. اما در حال حاضر این مسأله صرف یک فرار و نشانه یک هرج و مرج واقعی است اردوی دولتی کاملاً بی‌مورال شده و وضع شان نهایت خراب و بد است. مقامات کابل از کنترل اوضاع عاجز اند. اگر شورای بیطرف به کابل برسد شاید آنها بتوانند کنترل کابل را به عهده بگیرند . . .

در حالت کنونی بین سیوان به عوض این که با نجیب الله ملاقات نماید، با جنرال عظیمی باید ببیند. جنرال عظیمی مسؤل دفاع کابل است. عظیمی باید یک بیانیه رسمی صادر نماید که او پلان صلح ملل متحد را قبول دارد.

شانزده اپریل ۱۹۹۲: ساعت ۱۰:۰۱ شب - عونی بوتسالی تیلیفونی مرا بیدار ساخت و گفت در ظرف پانزده دقیقه موتری نزدت می‌آید و تو را با خود می‌گیرد. من لباسهای خود را پیش از خواب آماده کرده بودم تا بتوانم به سرعت آماده‌گردم . . . هنگامی که تیلفون زنگ زد من در حال خوب دیدن بودم.

ساعت ۱۰:۳۰ شب - یک موتر ملل متحد رسید. راننده مرا به قرارگاه اسگاپ برد. از آنجا بلافاصله به اقامتگاه نجیب به راه افتادیم. در ظرف چند دقیقه به آنجا رسیدیم. نجیب یک دریشی خط دار خاکستری تیره به تن داشت. به یک تاجر شباهت پیدا کرده و به اشتیاق می‌خندید. جنرال توخی رییس دفترش او را همراهی می‌کرد. توخی خانم و دو طفل خود را (یک دختر و یک پسر) نیز همراه دارد. برادر نجیب، یک بادیگارد و یک خدمتگار نیز با نجیب بودند. در مجموع به شمول نجیب نه نفر می‌شدند. ما به داخل رفتیم و جنرال توخی و عونی بلافاصله به کار بالای بیانیه نجیب که استعفای خود را رسماً اعلام می‌کند، شروع کردند. آنها در طول چند روز است که بالای آن کار می‌کنند و اکنون می‌خواهند آن را به اتمام برسانند. بیانیه کوتاه خواهد بود. عونی از مصروفیتی که بالای بیانیه نجیب با توخی داشت بیرون شد. او گفت اکنون زمان آن فرا رسیده که جانب میدان هوایی در حرکت شویم. توخی بیانیه را در موتر با نجیب مورد بحث قرار می‌دهد. نجیب بیانیه را قبلاً دیده، در آن تغییرات عمده وارد نشده است.

ساعت ۱۰:۴۰ شب - ما بکس های خود را بار کردیم و تصمیم گرفتیم تا با سه عراده موتر جانب میدان هوایی حرکت کنیم. من با، دان کوریکی مامور اداری ملل متحد از اهل آیرلند در موتر اول نشستیم.

موتر ما، تویوتای فاردیل درابو بود. بادی گارد **نجیب** مسلح با کلاشینکوف و خدمتگار **نجیب** در چوکی عقب نشستند. موتور دومی یک سیدان است. عونی آن را راننده گی می کرد. کلنل ناولان در پیشرو و **نجیب** و برادرش در عقب نشستند. موتور سوم یک تویوتای مینی بوس است که راننده آن پیتربایر، سرباز ملل متحد از دنمارک است. در این موتور **جنرال توخی** با خانواده اش نشسته اند. ما با استفاده از نام شب که وزارت امنیت دولتی امروز بعد از ظهر به ما توزیع کرده بود؛ از چندین پوسته امنیتی گذشتیم. بینن با طیاره ملل متحد در میدان هوایی کابل نشست. او در داخل طیاره انتظار ما را می کشد. (من فکر می کنم که با خود اعضای پانزده نفری شورای بیطرف را آورده باشد. پلان اولی این بود که او آنها را در همین طیاره بی که **نجیب** پرواز می کند به کابل بیاورد. با این کار انتقال قدرت دست به دست صورت می گرفت. اما این که بینن در نیمه شب به کابل بیاید مانع این کار شد. . . من احساس درد در معده خود می کردم.) هنگامی که به پوسته آخرین رسیدیم توقف داده شدیم. سربازان محافظ ما را اجازه عبور ندادند. نام شب که با آن از چند پوسته گذشتیم دفعتاً باطل شد. کوریکی چندین بار نام شب را تکرار کرد اما محافظ مذکور اجازه عبور نداد. "کوریکی" چند جمله بی به زبان محلی صحبت کرد تا سرباز مذکور را قانع بسازد که همه چیز موافقه شده و تماماً نورمال است. او تکراراً به سرباز می گفت که همه چیز درست است. اما سرباز چیزی نمی شنید. کوریکی هنگامی که صحبت می کرد، موتور را آهسته آهسته به پیش می برد. او با شوخی صحبت می کرد، این کار را به خاطر این می کرد که موتور را در پارکینگ کنار میدان برساند. او گفت قندل من اجازه بده. اما سرباز گوش شنوا نداشت و تکان نمی خورد و از این که کوریکی موتور را پیش می کشید عصبی شد. تعداد آنها سه یا چهار نفر بود. یکی از آنان سلاح خود را از شانسه بالا کرد، به آسانی دیده نمی شد زیرا نیم شب بود و یگانه چراغ، چراغ موتور ما بود. آسمان پوشیده بود. . . . کوریکی موتور را توقف داد و گفت آنها یونیفورم دیگر به تن دارند. من گفتم این یعنی چه؟ جواب داد، یونیفورم آنها از محافظین دیگر پوسته ها فرق دارد. . . . بادیگارد **نجیب** از موتربیرون شد. کلاشینکوف خود را گرفت، اما آن را در شانسه خود گذاشت. او با محافظین مناقشه را شروع کرد. کلنل ناولان از موتور خود پایین شد و آمد که بداند چه مشکل پیش آمده. عونی بوتسالی هم از موتور خود پیاده شد. او می خواهد بشنود که موضوع از چه قرار است. قیل و قال در حدود پنج دقیقه دوام کرد. . . در اینوقت عونی با سیوان که در طیاره ملل متحد است تماس گرفت. آنها توسط تلفون مابیل به زبان ترکی صحبت کردند. عونی جانب ما آمد تا بگوید که چه واقع شده. در پوسته بلند ترین رتبه یک خورد ضابط است. او موافقه کرد که به ضابط خود تلفون کند که غرض صحبت با بادیگارد **نجیب** به پوسته بیاید. قوتهای دوستم از یک، میدان را اشغال کرده اند. آنان به هیچ کس اجازه عبور نمی دهند. . . . در عین زمان بینن نمی تواند از طیاره خارج شود. او هدایت داده که طیاره

ملل متحد قفل شود تا هیچ کس نتواند داخل و خارج طیاره شود. طیاره او توسط سربازان محاصره شده است.

ک بریدمن پس از ده دقیقه به نزد ما آمد و یک مشاجره لفظی شدید در گرفت. قیل و قال زیاد شنیده می شد. هر کدام نام هرکس را می گیرد. این یک مباحثه نیست، بلکه یک تبادل دشنام، تهدید و تحقیر است. ما نشسته و شاهد حال هستیم. بادی گارد **نجیب** با بریدمن مذکور نزد **نجیب** رفتند. طبق گفته عونی **نجیب** چیزی بدین شرح به او گفت: "**حرامزاده ما را اجازه بده که برویم.**" همه چیز تنظیم شده، **نجیب** صدای پر غرشی داشت. حتا از داخل موتر هم می دانست که حیاتش در معرض خطر قرار دارد. بعد از اینهمه سالها در افغانستان و بعد از چقدر مرگها در عقبش اکنون دفعه‌اً این احساس برایش مستولی می شود که اگر فرار کرده نتواند به چه سرنوشتی مواجه خواهد شد اما، بریدمن ادعا کرد که هیچ صلاحیتی ندارد تا **نجیب** را اجازه دخول به میدان بدهد. چرا که اگر این کار را بتواند تمام گروپ ما در میدان کشته خواهند شد. زیرا قوای دوستم برای بیست و چهار ساعت هیچکسی را خارج یا داخل میدان نمی گذارند . . . در لحظه کنونی اُزبکها بالای هرکسی که به میدان نزدیک شود انداخت می نمایند بعد از چندین دقیقه غالمغال، **نجیب** تصمیم خود را گرفت. او چاره و نفوذی نداشته و دوستان کمی داشت. دیگر قدرتی نداشت که تخویف کند یا تهدید نماید و نیز رشوه هم داده نمی توانست. او به عونی گفت که برگردد. او به این قناعت رسید که امشب نزدیک طیاره شده نمی تواند. عونی به **نجیب** گفت که می خواهد به اقامتگاه خود برود؟ **نجیب** جواب داد "نی". همین قوایی که مانع رفتن من از کابل شد؛ اگر به اقامتگاه بروم مرا می کشند.

یگانه محل محفوظ قرارگاه اسگاب است. او پافشاری می کرد که ملل متحد مسئولیت دارد تا او را محافظت کند عونی به صورت دوامدار با سیوان در ارتباط است و او را در جریان آنچه بالای کاروان حامل ما می گذرد، قرار می دهد. طیاره بین سیوان محاصره شده، و او حرکت کرده نمی تواند. بین برای این که از یک ها را قانع سازد تا از حمله بالای طیاره صرف نظر نمایند تکرار کرده می رود که من هدایت داده ام تا طیاره قفل شود. اما می ترسد که از یک های مسلح با بمهای دستی و غیره طیاره را انفجار دهند. آنها به خوبی می دانند که **نجیب** نمی تواند داخل طیاره شود آنها دلیلی ندارند که طیاره را منفجر سازند اما حوادث غیر منطقی بیشماری رخ می دهد به ساعت ۰۲ شب قطار ما باز گشت و به سوی قرارگاه اسگاب روانه شدیم.

ساعت ۰۲ شب- ما در محوطه اسگاب رسیدیم. عونی تا هنوز توسط تلیفون موبایل با بین سیوان در حال صحبت است. آنها در ارتباط بلا انقطاع اند. آنها به زبان ترکی صحبت می کنند. بین از برگشت ما می دانست. او اطلاع داشت که ما **نجیب** را با خود به قرارگاه اسگاب آوردیم. **نجیب** و **جنرال توخی** اول به دفتر عونی و سپس به دفتر سیوان رفتند. بکس های شان در وسایط ماند. عونی

بوتسالی بعداً به من گفت که **نجیب** می خواست به خانم خود به دهلی تلیفون کند تا برایش از فرار خود که به ناکامی انجامید، خبر دهد. اما عونی پافشاری کرد که او با یکی دو جنرالی که تا هنوز به او وفادار مانده اند تلیفون کند تا به رهایی سیوان که در طیاره محبوس مانده و خطر مرگ او را تهدید می نماید کمک نمایند.

ساعت ۰۲^۴ شب- بین از میدان هوایی زنگ زد تا بگوید که طیاره هنوز در محاصره است و طیاره حرکت کرده نمی تواند . . .

ساعت ۰۲^۵ شب- بین بار دیگر زنگ زد. سه جنرال با مرسیدس بنز به میدان رسیدند. غالباً به درخواست **نجیب**. او جنرال عظیمی و جنرال دلاور را شناخت. آنها با ملیشا ها گفتگو دارند. جنرال ها می دانند راه نجات شان با ملل متحد است. آنها بین زنده را درکار دارند. **نجیب** همچنان با **غلام فاروق یعقوبی** وزیر امنیت دولتی مختصراً صحبت کرد و از او جویای توضیحات شد. او گفت چند لحظه بعد تلیفون می کند. او دیگر تلیفون نکرد. روز بعد شایع شد که خود کشی کرده.

ساعت ۰۳^{۰۰} شب- ین با آندره گلیمور (سکرتر خاص بین سیوان) اجازه بیرون شدن از طیاره را دریافت کردند. آنها بلا فاصله به قرار گاه اسگاپ خواهند آمد. در حال حاضر طیاره ملل متحد که در میدان نشسته در محاصره سربازان اُزبک است . . .

ساعت ۰۳^{۱۰} شب- پیلوت ملل متحد ذریعه تلیفون مابیل اطلاع داد که اجازه پرواز برایش داده شد. برایش گفتیم همین که به هوا بلند شد به ما اطلاع دهد. (ما اطمینان داشتیم که ممکن نیست **نجیب** امشب با این طیاره پرواز کند.) در ظرف چند دقیقه با موفقیت پرواز کرد. ما در قرارگاه با بکس های خود باقیماندم.

ساعت ۰۳^{۲۰} شب - بین با جنرال عظیمی از میدان هوایی رسیدند. عونی قبلاً با سفارت هندوستان در مورد پذیرفتن پناهنده گی سیاسی **نجیب** الله در تماس شده بود. ما تخمین می کردیم که دوساعت دیگر به روشنی روز که کارگران محلی به قرار گاه می رسند باقی مانده، تا آن زمان تمام شهر و همه جهان آگاه می شوند که چه اتفاقی افتاده است.

ساعت ۰۴^{۰۰} صبح - بین به دایرکتر جنرال سفارت **پاکستان** تلیفون کرد و خواهش کرد تا پلانی را با رهبران مجاهدین درپشاور طرح نماید. بر اساس این پلان در عوض عبور مصئون **نجیب** به هندوستان، یک شورای نظامی عاجلاً در کابل امور را به عهده می گیرد. این شورا توسط جنرال عظیمی رهبری خواهد شد. شورای بیطرف، صلاحیت را از شورای نظامی تسلیم خواهد شد. بین می خواست تا یک انتقال صلح آمیز قدرت همان طوری که در شمال کشور عملی شد، صورت گیرد. او اسمای کسانی را که عضویت شورای نظامی را باید داشته باشند به سکرترجنرال مذکور قرائت کرد.

ساعت ۲۰ ۰۴ صبح- نظر شورای نظامی رد شد. بینن بار دیگر با عظیمی صحبت کرد. اسمای لست عظیمی دیگر در دسترس نبود. یکتعداد آنها تلاش کردند تا معاملات خود را انجام دهند و یا اینکه فرار کردند.

ساعت ۳۰ ۰۴ صبح- شارژدافیر هند آمد و اظهارداشت که او فکر می کند می تواند به **نجیب** در سفارت هند در کابل پناهنده گی اعطا کند. اما او باید از بینن سیوان یک درخواست رسمی به دست آورده و باید آن را با دهلی جدید در میان بگذارد. عونی جلسه را ترک گفت تا طرح یک یادداشتی را به شارژدافیر مذکور آماده کند.

ساعت ۱۰ ۰۵ صبح- سفیر هند خبر بدی به ما آورد. دهلی جدید در صورت اعطای پناهنده گی به **نجیب** از انتقام جویی محتمل علیه جمعیت هندو در کابل در هراس است. بنا بر این میل ندارد تا به **نجیب** پناهنده گی اعطا کند.

ساعت ۱۰ ۰۶ صبح- ما کاملاً سر حال هستیم . . . هیأتی از سفارت های **هند، ترکیه، ایران، فرانسه، پاکستان، چین و ایتالیا** آمده اند. بینن در اتاق دیگر مصروف است. آنها از من می پرسند به چه منظور دعوت شده اند؟ . . . بینن رسید و هیأت را مخاطب قرار داد و گفت: قصد داشت با **نجیب** به هندوستان پرواز کند، اما بعد از این که طیاره ملل متحد به زمین نشست، محاصره شد. این چنین پذیرایی را متوقع نبودم. در میدان طیاره هیچ فردی زبان انگلیسی نمی دانست و ترجمانی هم وجود نداشت. من با مجموع همراهانم در اسارت واقعی در آمدم. بالآخره جنرل عظیمی پیدا شد و به من حالی شد در صورتی که در کابل باقی بمانم، طیاره ملل متحد اجازه پرواز را دارد. او از مصونیت عملیه پرواز ناراحت بود و اظهار داشت که قادر نگریدید تا **نجیب** را امشب تخلیه کند. سربازان دوستم به کمک جنرال عظیمی موافقه کردند تا طیاره ملل متحد دوباره به پاکستان برگردد.

ساعت ۴۰ ۰۶ صبح- پاکستان موافقه کرد تا به **نجیب** در سفارت **پاکستان** در کابل پناهنده گی بدهد. ما یک واسطه زرهی را آماده ساختیم. تا **نجیب** و همراهانش را از قرار گاه اسگاپ ملل متحد به سفارت پاکستان انتقال دهد. ما امیدوار بودیم که این انتقال در ظرف چند دقیقه صورت می گیرد، پیش از این که شهریان کابل بیدار شوند. . . اما نشد.

مرحوم **داکتر نجیب الله** به تدریج از اصول اصلی و خطوط مرامی حزب صرف نظر کرد و در قانون اساسی، در **اساسنامه** و **مرامنامه** حزب تعدیلاتی بوجود آورد. نام **حزب دموکراتیک خلق** را به **حزب وطن** مسمانمود و به مبارزات و افتخارات گذشته و رفقای حزبی اش پشت پا زد و میخواست زیر نام "**صلح و مصالحه**" به "**شخصیت ملی**" تبدیل شود اما این آرزو برآورده نشد و همین سیاستهای عجولانه و خامش او را تا قتلگاه همراهی نمود.

نجیب الله در انتخاب افراد و اشخاص وفادار بخویش نیز از شتاب و عتاب بهره برد و گروه شخصی اش بیشتر از دیگران مرتکب جفا و خطا گردید.

اینجا لازم میبندم تا مکث کوتاه داشته باشم به قسمتی از خاطرات فیلیپ کاروین و از برخورد غلام مجددی (سلیمان لایق) سخن می گوید.

فیلیپ کاروین حرفهای دلچسپ و جالب برای گفتن دارد از جمله مذاکره با هیات اجرائیه حزب وطن: فیلیپ کاروین می نویسد که: ساعت ۳۰.۱۳ بعد از ظهر [۱۶ اپریل] بنین و من برای مذاکره با کمیته اجرائیه حزب وطن به قرارگاه آن حزب رفتیم طرف مذاکره ما سلیمان لایق است.

لایق: شما در گذشته از ما درخواست کردید تا قدرت را از طریق ملل متحد به یک اداره انتقالی بسپاریم ما موافقت کردیم. ما پلان صلح ملل متحد را پذیرفتیم ملل متحد می تواند آزادانه شورای بی طرف را ایجاد کند. تعداد اعضای شورا مهم نیست. شوری تا زمان تشکیل حکومت موقتی و طبقه اجرا خواهد کرد.

سیوان: من به شما گفتم تا اداره ملکی به نفع این شوری منحل نشود، پلان صلح عملی شده نمی تواند. **لایق:** بلی، قدرت دوگانه ایجاد می شود. ضرورت انتقال قدرت نظامی هم احساس می شود. اداره ملکی به تنهایی خود کافی نیست. ما می توانیم یک شورای قوماندان ها در صورتیکه قدرت نظامی را آرزومند باشید، بوجود آوریم.

سیوان: بلی اینهم ممکن است.

لایق: ما لیست را آماده می سازیم.

سیوان: اما هنوز سوال **نجیب الله** مطرح است. طوریکه شما می دانید او یک مانع بزرگی در جمیع مذاکرات صلح بود. تا یک مدت طولانی سعی بعمل آوردیم تا بالای این مانع غلبه کنیم، البته که کار آسان هم نبود. اما بالاخره **نجیب الله** را در ۱۸ مارچ قانع ساختیم تا با نشر بیانیه ای آماده گی خود را برای برکناری و عدم اشتراک در شورای بی طرف یا حکومت انتقالی ابلاغ نماید. با آنکه برکناری **نجیب الله** آرزومندی تمام گروه ها بود، اما از اینهم آگاهی داشتیم در صورت استعفای **نجیب** خلی قدرت ایجاد می شود. موجودیت **نجیب الله** در کابل برای پروسه صلح مفید نیست . . .

بناءً ایجاب مینماید که او فوراً از کشور خارج شود. اگر هر چیزی برایش اتفاق افتد تاثیر بدی برای افغانستان خواهد داشت. برای او عبور مصئون از کشور باید تضمین شود، تا پروسه صلح به مؤفقت بیانجامد.

لایق: چیزیکه شب گذشته حینکه می خواستید او را از کشور به خارج انتقال دهید، تاسف آور بود، مخصوصاً که او توانست ملل متحد را شامل سازد. عملی را که **نجیب الله** انجام داد تا مانند یک دزد کشور را در نیم شب ترک گوید، تاسف آور است، زیرا او نه با حزب و نه با دولت مشوره کرد . . .

او باید به اقامتگاه خود منتقل شود. ما مسئولیت و صحت او را تضمین می کنیم تا آزمایشگاه در مورد رفتن او تصمیم اتخاذ نمائیم.

سیوان: شما ملل متحد را به یک موضع دشوار مواجه میسازید. **نجیب الله** از ملل متحد تقاضای پناهنده گی نموده اگر ما او را نپذیریم برای پیشرفت پروسه صلح، نامطلوب خواهد بود اگر این پرابلم بزودی حل نشود راه حلی برای پرابلم های بزرگتر وجود نخواهد داشت. شما باید خود تصمیم بگیرید، کدام یک برای شما با اهمیت تر است، ممانعت از خروج **نجیب الله** یا همکاری با پروسه صلح. این مربوط به شما است.

لایق: ایجاب مینمود تا قبل از انکشاف وضع، با **نجیب الله** صحبت میکردیم.

سیوان: ما با هم موافقتی داشتیم، خروج مسئولین او بما وعده شده بود. چرا نگذاشتید کاروان ما از پوسته امنیتی عبور کنند. ؟

لایق: پروسیجر های معینی وجود دارد که در هر حالت باید مراعات شوند، نه تنها در مورد شما.

سیوان: اما ما با هم موافقتنامه ای داشتیم.

لایق: در اینجا غلط فهمی صورت گرفته، طوریکه گفتم طرز العمل های معینی وجود دارد که در هر حالت قابل رعایت اند. با آنکه بنین اکت میکرد تا بداند، این **لایق** بوده که امر توقف قطار را پیش از آنکه به میدان برسد داده، واضح نبود کی ما را شب گذشته متوقف ساخت. شاید سربازان دوستم بودند، اما بنین مطمئن نبود. این **حزب وطن** بود که بنین با آنها موافقتی داشت، نه **دوستم**. من مشاهدات دان کیوراکي را بخاطر میاورم گفت یونیفورم پوسته اخیر از یونیفورم سربازان پوسته های قبلی فرق داشت . . .

سیوان: خوب در مورد **نجیب الله** چه خواهیم کرد؟

لایق: **نجیب الله** میتواند نزد شما باشد، اما اجازه نخواهد داشت تا از حریم ملل متحد پا به خارج گذارد، تا اینکه در موردش تصمیم گرفته شود که کجا برود

سیوان: اکنون عمده ترین مسئله پیاده کردن صلح در این کشور است. شما با نگهداشتن **نجیب الله** در کابل، هیچ چیزی کمایی نمیکنید و موجودیت او در اینجا پروسه صلح را برهم میزند. از انجائیکه شما مسئول امنیت هستید، می توانید به من اطمینان بدهید که در برابر قرارگاه اوسگاپ هیچ گونه تظاهرات کتلوی صورت نخواهد گرفت . . . از انجائیکه پریزیدنت **نجیب الله** استعفی داده و تقاضا کرده تا کشور را ترک کند، مسلم می پندارم که با شما مشوره کرده است . . .

لایق: شما می توانید اطمینان داشته باشید که تظاهراتی در برابر قرارگاه ملل متحد صورت نمی گیرد.

اما خواهشمندم **نجیب الله** را تا زمانیکه ما بشما چیزی نگفته ایم از اوسگاپ دور نسازید.

سیوان: من کابل را تا زمانیکه این مسئله حل نشده، ترک کرده نمی توانم . . . شما اگر اجازه خروج به او ندهید، دشمنی را در کابل علیه او تشویق می کنید. در این لحظه بنین استعفا نامه **نجیب الله** را به کمیته اجرائیه ارائه کرد و با صدای بلند قرائت گردید.

لایق: ما این نامه را به رسمیت نمی شناسیم. نمی توانیم آنرا در رادیوی دولتی اعلام کنیم.

سیوان: . . . اما وسایل اطلاعات جمعی بین المللی کاپی آنرا در اختیار دارند. آنها آنرا نشر خواهند کرد.

لایق: مردم کابل خاموش اند. اعلام این خبر آنها را نا آرام نخواهد ساخت؟ در حال حاضر شما در کابل احساس مصئونیت کرده می توانید، امنیت در اطراف شهر خوب است. ها بلی جنرال یعقوبی وزیر امنیت دولتی خود کشتی کرد، جنازه او فردا دفن می شود.

سیوان: بیابید که فردا صبح ساعت نو بار دیگر با هم ببینیم.

لایق: طبعاً .

با سقوط کابل در ۸ ثور ۱۹۹۲ یکبار دیگر جنگ و تاراج به اوج خویش رسید، چور و چپاول دارائی های عامه آغاز یافت. هر یک از گروه ها هر کدام بالانوبه هرآنچه در دست شان آمد به یغما بردند و آنرا در بازارهای پاکستان به قیمت ناچیز بفروش رسانیدند.

با سقوط حاکمیت حزب بنیادگرایان اسلامی در دهه هفتاد خورشیدی ثابت نمودند که چگونه دین را می توانند برای برآوردن امیال شوم شان به کار گیرند. آنان با تصرف قدرت نشان دادند که دین وسیله رسیدن به قدرت نا مشروع شان است و نه رابطه اخلاقی انسان با خداوند. آنان تا توانستند به نام مذهب کشتند، دریدند، خوردند و مستی کردند. زیر پرچم و نام اسلام خون هفتاد هزار کابلی را ریختند، بر دختران تجاوز کردند، به اسیران ادرار خوراندند و رقص بسمل تماشا کردند و تازیانه زدند، دست بردند و قتل عام کردند. اما اینک با پروژه دموکراسی که بی ۵۲ با خود آورده است آنان نیک تایی زده اند و با دهل دموکراسی رقصیدند.

با آمدن چهل کشور خارجی تطبیق قانون، حاکمیت ملی، تحقق دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی، قاچاق، تولید و عرضه مواد مخدر، اداره مردم سالاری، جلوگیری از جرم و جنایت از قبیل رشوت، دزدی، مردم آزاری، زورگویی، فشار اجتماعی، تصرف دارای عامه، خرید و فروش املاک دولتی، خود سری . . . خلع سلاح عمومی، معرفی مجرمین و خیانت کاران، عاملین اصلی قتل های مقامات دولتی چون حاجی عبدالقدیر و داکتر عبدالرحمان و بازپرس قانونی در کشور با گذشت نزدیک به دهسال عمومیت نیافته و سهل انگاری های فراوان بچشم میخورد که این نیز مصلحت اندیشی و ناگذیری دولت کرزی را به نمایش می گذارد. طی این مدت فقط و فقط فشار، زورگویی، حق تلفی، تحقیر و توهین به مردم بی دفاع و روشنفکران ستم دیده چه در داخل و چه در خارج روا داشته شده

است و به شکلی از اشکال دسیسه ها و نیرنگ های گوناگون بکار گرفته شد تا جلو حقایق گویی و حقیقت نویسی روشنفکران وسیله تفنگداران در داخل و نماینده گان رسمی و غیررسمی آنان در بیرون گرفته شود.

سکوت

وقتی آنان آمدند و کمونیست ها را بردند

سکوت کردم!

من که کمونیست نبودم

سپس باز آمدند و سوسیال دموکرات ها را بردند

سکوت کردم!

من سوسیال دموکرات نبودم

به سراغ سندیکالیست ها آمدند

همراه بردند آنان را نیز

سکوت کردم!

اندیشیدم: من که سندیکالیست نیستم آخر

و . . .

عاقبت

وقتی مرا می بردند،

سکوت بود و سکون بود

و هراس در تنهایی آدم ها،

و در ضرباهنگ چکمه ها و قلب ها،

در وحشت و دلشوره ی کوچه،

همراه ما می رفت

و دیگر هیچ کس نمانده بود

تا بردن مرا

بانگی به اعتراض بر آورد!

شعر از مارتین نیمولر